خارج اصول29

دوشنبه 27/ 8/ 98

\*اقسام واجب\*

الأصل فی القید المنفصل إنحلال العلم الإجمالی و فی القید المتّصل إنخرام المقدّمات الحکمة.

نتیجه ی بحث این شد که اصل در قید منفصل انحلال علم اجمالی است و در قید متّصل انخرام مقدّمات حکمت است؛

بنابراین لایصغی إلی فرمایش محقّق اصفهانی در نهایة الدرایة که فرموده است:

مادّه دو جهت دارد: اوّل: مطلوبیّت؛ دوّم: وفاء به ملاک یعنی تامّ الملاک بودن.

رجوع قید به هیئت گرچه مادّه را از جهت اوّل، مقیّد می کند (زیرا مطلوبیّت در مادّه بدون تحقّق قید طلب، امکان ندارد زیرا تا قید طلب نباشد، واجب مطلوب نیست). ولی از جهت دوّم، مطلق باقی می ماند؛ لذا اطلاق مادّه با اطلاق هیئت تعارض و تساقط می کنند.[[1]](#footnote-1)

قبل از نقد این فرمایش، کلام شیخ انصاری را بیان می کنیم؛ ایشان می فرماید: قید متّصل با منفصل فرقی ندارد؛ زیرا در متّصل، قدر متیقن قید بر مادّه وارد می شود و شکّ می کنیم که بر هیئت هم وارد می شود یا نه؟ لذا اصالة الإطلاق جاری می شود. ایشان نوعی انحلال را در هر دو قائل است هم در قید متّصل، هم در قید منفصل. مادّه در هر حال مقیّد می شود. شکّ در تقیید هیئت است که اصالة الإطلاق جاری می شود.

با توجّه به این فرمایش و مطالب مذکور تا اینجا فرمایش اصفهانی قابل دفاع نیست زیرا اوّلاً این فرمایش اگر صحیح باشد در عالم ثبوت قابل قبول است نه در مانحن فیه که عالم اثبات است؛ زیرا این تحلیل یک تحلیل عقلی است نه لفظی. قبلاً گفتیم که در عالم اثبات، تقیید واحد است و هیئت و ماده به یک نحو مقیّد می شوند.

(پایان)

1. . [في دوران الإطلاق بين المادّة و الهيئة]- قوله [قدّس سرّه‏]: (و أمّا في الثاني فلأنّ التقييد ... الخ).لا يخفى أنه لا إطلاق للمادّة من حيث وقوعها على صفة المطلوبية مع القيد و عدمه، فإنه محال، بل إطلاقها بلحاظ تمامية مصلحتها مع عدم القيد، و تقييد الهيئة لا يستلزم تقييد المادّة من هذه الجهة، و عدم وقوعها امتثالا للأمر على أيّ حال لا يجدي عن بيان الجهة الثانية لعدم جريانه في التوصليات، بل في التعبّديات أيضا؛ لإمكان العبادية لا بداعي الأمر. هذا، مع أنه غير مجد بالنسبة إلى القيد الذي يحتمل وجوب تحصيله، فإنّ تقييد الهيئة و إن استلزم تقييد المادّة من حيث عدم وقوعها امتثالا للأمر و على صفة المطلوبية إلّا بعد حصوله، لكنه لا ينافي إطلاقها من حيث عدم تحصيله. لا يقال: مقتضى تقييد الهيئة عدم مطلوبية تحصيله. لأنا نقول: فمقتضاه عدم منافاته لإطلاق المادّة من حيث عدم تحصيله، لا أنه كالتقييد لها أيضا، كما أنّ مقتضى تقييد المادّة به أيضا عدم توقّف الطلب عليه؛ بداهة أنّ المقدّمة الواجب تحصيلها لا يعقل أن يكون مقدّمة وجوبية، فلا تنافي إطلاق الهيئة. نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج‏2، ص: 95 [↑](#footnote-ref-1)